



۲۰۱۸/۱۰/۱۰



آریانا افغانستان آنلاین

بنام خداوند بخشنده مهربان

به هر بهار گل از زیر گل بر آرد سر گلی برفت که ناید به صد بهار دگر

پیکر مرحوم میر شمس الدین روز جمعه بیستم میزان ۱۳۹۷ شمسی (۱۲ اکتوبر ۲۰۱۸ مسیحی) پس از ادای نماز جنازه با حضور تعداد کثیری از نماز گزاران در مسجد صحابه، در حظیره مسلمانان شهر پاریس به خاک سپرده شد.

روح شان شاد و یاد شان گرامی باد



در ابتدای مراسم پس از قرائت فاتحه و در جریان به خاک گذاشتن جنازه، محترم ولی احمد نوری یکی از دوستان متوفاه، بعد از ادای احترام به مزار مرحومی مثنی از خاک مقدس افغانستان زادگاه مرحومی را جهت احترام و یک عمل سمبولیک به علامت وابستگی و خدمات صادقانه ایشان به کشور به مزار ایشان محترمانه پاشیدند.
سپس میر همایون پسر مرحومی متن نامه ای را که عتیق رحیمی عنوانی میرویس و خانواده اش بدین مناسبت فرستاده بود برای حاضرین قرائت نمود:

نامه عتیق رحیمی

نویسنده عالیقدر و با نام و نشان افغانستان
به خانواده نجیب میر شمس الدین

به نام آفریدگار کلمه

برادرم ویس،

غمّت را درك میکنم، اما چه کنم که بی سختم و دور از تو، افتاده در قارهٔ افریقا دردم را درك کن از این که نمی توانم این لحظه های سنگین سوگواری را با همهٔ تان قسمت کنم.

ناچار می خواهم با این نامه به گونه ای در کنار تو و خواهر مهربانم زرمینه و بردار عزیزم همایون قرار بگیرم و رحلت کاکایم را بگیرم.

می خواهم از دورهای دور فریاد برآورم، تا صدایم برسد به شما. ولی آوازم در گلویم می شکند، کلمه ها می میرند و اشک هایم جسدشان را از چشم بیرون می ریزند.

بلی با هر مرگ، يك کلمه در زبان بازماندگان می میرد. و ما، بازماندگان سرگردان در جای خالی آن کلمه، می خواهیم با پردهٔ سرشک این خالیگاه را پنهان کنیم

برادرم،

مرگ از زندگی بعضی انسان ها افسانه می سازد. و از زندگی بعضی دیگری، تاریخ. اما شخصیت هایی هستند فرهیخته چون شادروان کاکایم که زندگی شان با تاریخ و افسانه گره می خورد.

کاکایم در سن بس جوان، با کوشش و دانش و اراده شخصی و چشمگیرش، توانست که در دستگاه دیپلوماتیک سرزمینش، بدون واسطه و شرط، مقام و مسؤولیتی را به عهده بگیرد تا زادگاهش در عرصهٔ سیاست پرتلاطم جهان جایگاهی داشته باشد.

بدین سان، بیش از سی سال، توانست که با حضورش در کنار شخصیت های مهم و برجستهٔ ملی و بین المللی، شاهی باشد در تاریخ، و نمایندهٔ بس صادق میهنش در کشور های بیگانه. تا زمانی که جنگ های خانمانسوز، یکی پس از دیگری، زادگاه زیبایش را به قهقراء کشانند. و اما ایشان، برخلاف بعضی سیاستمداران پرمدعا و جاه طلب، هرگز نخواست که دست های پرسخاوت و صلح جویش آلوده در سیاست خونبار تاریخ ما گردد.

هرگز نخواست که بازیچه ای شود روی صحنهٔ مضحك جدال های سیاسی و قومی و مذهبی! بلی، ایمان حقیقی اش به خداوند و باورش به عشق انسانی او را واداشت تا جایگاهی در هجرت و غربت، کنار خانواده اش، دور از هیاهوی برادرکشی، داشته باشد. اما این کناره جویی سبب نشد که آتش عشق زادگاهش را خاموش و حس آزادی خواهی اش را فراموش کند! نه، هرگز!

ایشان همواره از آزادی خواهان واقعی سرزمینش که چه در برابر تهاجم قشون سرخ تجاوزگر، و چه در برابر وحشت سپاه سیاه ویرانگر می جنگیدند، پشتیبانی می کرد و به فرهنگ و هویت خویش می بالید.

محبت به اتفاق داشت و نفرت به نفاق. این اندیشه را نه تنها در زندگی سیاسی خود سرمشق قرار داده بود، بلکه در قلب خانواده و دوستان خود نیز حك کرده بود. چهل سال دوستی برادرانه و خدشه ناپذیر من و تو گواه این مهر است که ایشان در پیوند ما پروراند.

با دل جوانتر از ما، با شوخی های ما می خندید؛ و با درد ما پدرا نه می رنجید. حتا قهرش رحمت بود. هرگز ندیدمش که به گذشته افسوس بخورد، و از حال پشیمان باشد. زیرا با صداقت می زیست و با صمیمیت به دنیا می اندیشید.

با ظرافت کلام از خاطره هایش تاریخ می ساخت و از تاریخ برای ما افسانه می آفرید، و ما، کودکان ابدی اش، زیر نگاه پرنفوذش، از افسانه هایش رؤیا می ساختیم.

بردارم،

اینک ما ماندیم تا به آن رؤیاها هستی ببخشیم، و از افسانه های جاویدانه و پرافتخار زندگی کاکایم تکرار قصه سازیم.

اشک ها را پاک کنیم،

و از مهر فرزانه خویش گل های ابدی روی آرمگاهش بکاریم بردارت، عتیق

در ادامه "دیانا میر" نواسه مرحومی با بیان کلمات مملو از احساس، از نوع ارتباط و خاطرات روزمره پدر کلان مرحومش مراتب محبت و قدردانی اش را با عشق و حرارت ابراز نمود.

> --- بابه جان سلام، جمعه گذشته هوا خوب و آفتابی بود --- با عمه ام یک قهوه گرفتیم و از خاطرات تعطیلات تابستانی ما یار آوری کردیم - تو با شوخی های فرزندان ات میخندیدی --- پنهانی از ما چاکلیت میخواستی --- روی دراز چوکی ات بحر را عمیق تماشا میکردی --- جمعه گذشته با مادر و پدرم طبق عادت از کار برگشتیم تا ترا بیابیم! بابه جانم و تو همچنان و مثل همیشه انتظار ما را داشتی --- وقتی به منزل رسیدیم، ترا در آغوش کاکایم دیدیم ---

چطور استی بابه جان؟ چندین بار ازت پرسیدم --- معمولاً در جوابم با لبخند زیباییت، دستم را در دستان گرمت گرفته و میگفتی: خوبم دخترم ---

مگر اینبار، جواب نادادی و خوب میدانم که سلامم را شنیدی --- صدای همه ما را شنیدی و در گوش قلب های ما زمزمه کردی: همه چیز خوب است و همه چیز خوب خواهد بود ---

خانواده ات را دوست داشتی، محبت و مهر را به خانواده ات آموختی، محبت بدون قید و شرط، صفا و صلح، قوت زندگی، ---

بین بابه جان از آن بالا ها، امروز ما همدیگر را دوست داریم ---

بین بابه جان، کسانی را که تو دوست داشتی، امروز از هر گوشه دنیا اینجا برای تو جمع اند ---

تشکر که ما را دور هم جمع نمودی

تشکر که ما را جز خانواده ات گردانیدی --- و ما از خوشبخت های دنیا می باشیم ---

روز جمعه هوا گوارا بود، بلی بابہ جانم و حالا تو آفتاب ما گردیدی، شمس ما، تو در زندگی و در قلب هر کدام ما جاودانه خواهی درخشید -

بابہ جانم، همینگونه ادمہ بده، رهنمون ما باش -

بسیار دوستت دارم بابہ جان، به امان خدا -

آواز معصومانه و پر از محبت دیانا اشک را در چشمان حاضرین جاری ساخت.

در اخیر و پس از خواندن دعای آمرزش برای مرحومی، اقارب و دوستان، برای مرحومی طلب آمرزش و برای بازماندگان مرحومی تسلیت گفتند.

